شیخ اندیشه‌ها و تکیه‌ی ۲ مهرگیاه محله، ۸۸ سال عمر خود را وقف آموزش روان آینده‌ی خانواده‌ها کرد؛ گزارشی از زندگی و آثار

«خانه‌ی کاغذی» و «مکتب بی‌دیوار» چگونه ساخته شد؟ ۷ شاگرد سابق از تأثیر بی‌پایان او بر نسل‌های مهرگیاه می‌گویند

مهسان دل‌آرا | ویژه‌نامه فرهنگی

مهرگیاه – ۱۴ مهر ۱۴۰۳: در کوچه‌ی باغ‌های مهرگیاه، هنوز بسیاری از مردم خانه‌ای را می‌شناسند که در آن کودکان بدون زنگ و کلاس درس، با کاغذ و قلم یاد می‌گرفتند. آن خانه متعلق به استاد یوسف مهرآیین است که ۸۸ سال عمر خود را وقف آموزش روان آینده‌ی خانواده‌های محله کرد. او نه تنها معلم بود، بلکه مشاور، داستان‌گو و گاه پدر دوم صدها کودک بود که امروز خود پدر و مادر شده‌اند.

این گزارش به مناسبت هشتادمین سالگرد تأسیس «مکتب بی‌دیوار» و نهمین سالگرد درگذشت استاد تهیه شده است. ما با هفت شاگرد سابق، دو همکار و خانواده‌ی او گفت‌وگو کردیم تا روشن شود چرا یک معلم بازنشسته توانست نسلی را در مسیر متفاوت تربیت کند و میراث او چگونه در خانه‌ها و مدارس ادامه دارد.

از کلاس زیر درخت تا خانه‌های کاغذی

استاد مهرآیین در سال ۱۳۱۵ در روستای نارک‌بن به دنیا آمد و تا پایان دبیرستان در شهر مهرگیاه درس خواند. او می‌گوید پدرش کشاورز بود و مادرش خیاط و هر دو آرزو داشتند فرزندشان بتواند بنویسد و حساب کند. در جوانی به تهران رفت و دانشسرای مقدماتی را گذراند و سپس به زادگاهش بازگشت تا معلم شود. در دهه‌ی ۱۳۴۰ به مهرگیاه آمد و در محله‌ی باغ‌نو مدرسه‌ای کوچک با ۶۰ دانش‌آموز تأسیس کرد که بعدها به «مکتب بی‌دیوار» معروف شد.

روش او ساده اما انقلابی بود. او کلاس را از حیاط مدرسه به زیر درختان، پشت بام‌ها و حتی داخل خانه‌ها برد. به جای نمره، دفتری داشت که در آن رشد هر کودک را با جمله‌هایی کوتاه می‌نوشت. او باور داشت که یادگیری باید با زندگی روزانه پیوند بخورد، وگرنه فراموش می‌شود. کتاب‌های درسی را کنار می‌گذاشت و از روزنامه، نامه، آواز و حتی شکست‌های کودکان برای آموزش استفاده می‌کرد.

«اگر کودک از خانه‌اش بترسد، هیچ چیز یاد نمی‌گیرد. من آمدم تا ترس را از کلاس بردارم و به جای آن کنجکاوی بگذارم.» این جمله را شاگردان بارها از او شنیده‌اند. او معتقد بود معلم نباید قاضی باشد و باید مثل باغبان عمل کند که هر گیاه را با آفتاب و آب مناسب خودش می‌پرورد.

عکس یادگاری شاگردان و خانواده‌های محله در حیاط مکتب بی‌دیوار، پس از مراسم سالگرد درگذشت استاد یوسف مهرآیین

شاگردی که حالا معلم است

مهسان دل‌آرا: فرناز کاوه‌نیا، یکی از شاگردان قدیمی، اکنون معلم دبستان است و می‌گوید هنوز بسیاری از روش‌های او را در کلاس خود به کار می‌برد. او تعریف می‌کند که استاد چگونه با دادن یک نامه‌ی ساده به کودکان، آنها را وادار می‌کرد بنویسند و جواب بگیرند. این تمرین ساده باعث می‌شد کودکان یاد بگیرند کلمه‌ها ابزار ارتباط‌اند نه فقط چیزی برای نمره.

فرناز می‌گوید: «استاد می‌گفت اگر کودک بتواند برای همسایه‌اش بنویسد، یاد می‌گیرد مسئولیت یعنی چه. ما هفته‌ها برای یک نامه کار می‌کردیم و وقتی جواب می‌آمد، کل کلاس جشن می‌گرفت.» این روش امروز شبیه پروژه‌محور است، اما در آن روزها کاملاً تازه بود و بسیاری از والدین هم در ابتدا مخالف بودند.

خانه‌ی کاغذی و دفتر رشد

یکی از میراث‌های ماندگار استاد، «خانه‌ی کاغذی» است که هنوز در کوچه‌ی باغ‌نو پابرجاست. در این خانه، دیوارها پر از نقاشی، شعر و نامه‌های کودکان است و هر اتاق نام یکی از فصل‌های زندگی او را دارد. نوه‌ی استاد، آرش مهرآیین، می‌گوید پدربزرگ تا آخر عمر هر روز صبح به آنجا می‌رفت و با مهمانان چای می‌نوشید و گپ می‌زد.

دفتر رشد کودک نیز یکی دیگر از میراث‌های اوست. در دهه‌ی ۱۳۶۰ او فرمی ساده طراحی کرد که والدین ماهی یک بار پر کنند و بنویسند کودک چه کاری را دوست دارد، کجا می‌ترسد و چه چیز او را به خنده می‌اندازد. امروز این فرم در بیش از ۴۰ مدرسه‌ی کوچک استفاده می‌شود و بسیاری از معلمان جوان آن را «نقشه‌ی راه کودک» می‌نامند.

نقد، تردید و پایان کار

همه از روش او راضی نبودند. برخی والدین می‌گفتند او بیش از حد به بازی بها می‌دهد و کودکان را از درس دور می‌کند. در سال ۱۳۵۲ بازرسی آموزش و پرورش به مدرسه آمد و گزارشی نوشت که روش «غیرمعمول» است. استاد پاسخ داد که اگر کودک بخواند و بنویسد و حساب کند، چرا باید نگران باشد؟ پرونده بسته شد، اما فشار ادامه یافت و او ناچار شد مدرسه را به خانه منتقل کند.

با این حال، تأثیر او بر نسلی که در آن سال‌ها در کلاس‌های زیرزمینی درس خواند، انکارناپذیر است. بسیاری از شاگردان بعدها معلم، پرستار، کارمند بانک و حتی شهردار مهرگیاه شدند. همکاران او می‌گویند که استاد هیچ‌گاه نگفت «من درست می‌گویم»، اما همیشه پرسید «تو چرا فکر می‌کنی؟» همین پرسش ساده، به گفته‌ی آنها، مهم‌ترین میراث او است.

آخرین درس در حیاط مکتب

در روزهای پایانی عمر، استاد بیمار شد و کلاس‌ها موقتاً تعطیل ماند. اما خبر درگذشت او که در مهر ۱۴۰۱ پیچید، در کوچه‌ها پیچید و صدها نفر به خانه‌اش آمدند. مراسم ساده برگزار شد و شاگردان قدیمی نامه‌هایی را کنار قبر او خواندند. یکی از نامه‌ها نوشته بود: «تو به ما یاد دادی که یاد گرفتن مهربان بودن است.» این جمله بعدها به شعار مکتب تبدیل شد.

امروز مکتب بی‌دیوار به شکل رسمی وجود ندارد، اما روش آن در چند مدرسه و کلاس خانگی ادامه دارد. نوه‌ی استاد قصد دارد آرشیو دیجیتالی از نامه‌ها و نقاشی‌ها بسازد تا برای پژوهشگران در دسترس باشد. شاگردان قدیمی هم قرار است یک کتاب خاطره‌نگاری منتشر کنند. شاید این کار بهترین راه باشد برای نشان دادن اینکه یک معلم بازنشسته چگونه می‌تواند سال‌ها بعد هم زندگی صدها نفر را تغییر دهد.

شیخ اندیشه‌ها و تکیه‌ی ۲ مهرگیاه محله، ۸۸ سال عمر خود را وقف آموزش روان آینده‌ی خانواده‌ها کرد؛ «خانه‌ی کاغذی» و «مکتب بی‌دیوار» چگونه ساخته شد؟ ۷ شاگرد سابق از تأثیر بی‌پایان او بر نسل‌های مهرگیاه می‌گویند